



مجموعه اشعار در مدح امام رضا (ع)

TERME.BLOGFA.COM

EBRAHIM.SADMEHR@GMAIL.COM

عنوان اشعار:

ضمناگر آفتاب ضریع
ماندگار ترین یاد
آهوسراز بند رسته
بهترین انتخاب
صدیث عشق تو
بار شرمهر
جوشنردعا
وقت زیارت
چلچراغ مشهد
ضریع خورشید
کابر آرام
سپیده هشتمین
یا ضامن آهو

کوچه هار فراسخ
عاشقان را کو پناهر غیر توست
سوال همیشه
نگاه آهو
کعبه عشق
دامنر اشک
یک صفت از اوصافش
طلب
رضا جان
امام رضا علیه السلام
ضریع پاک
آشنا غریبان
دعای نور
صدیث عشق
غرق دعا
مصرم همخان
بور رضا
ضریع خورشید
غریب آشنا
زائر همیشه
طواف گنبد
عشق بر نهایت
آرزو هار مع
رویای آسمانر
بور عطر عشق
فیروزه ناب

کوچه‌ها فراموش

چشمه‌های خروشان تو را می‌شناسند
 موج‌های پریشان تو را می‌شناسند
 پرسش تشنگی را تو آیی، جوایی
 ریگ‌های بیابان تو را می‌شناسند
 نام تو رخصت رویش است و طراوت
 زین سبب برگ و باران تو را می‌شناسند
 هم تو گل‌های این باغ را می‌شناس
 هم تمام شهیدان تو را می‌شناسند
 از نشاپور بر موج از «لا» گذشته
 ای که امواج طوفان تو را می‌شناسند
 بوی تو حید مشروط بر بودن توست
 ای که آیات قرآن تو را می‌شناسند
 گرچه روی از همه خلق پوشیده داری
 ای پیدای پنهان تو را می‌شناسند
 اینک ای خوب، فصل غریبی سر آمد
 چون تمام غریبان تو را می‌شناسند
 کاش من هم عبور تو را دیده بودم
 کوچه‌های خراسان تو را می‌شناسند

قیصر امین‌پور

عاشقان را کوپناهر غیر توستی

ای دل! من آتشین آه بر آر
 تا بسوزی دامن این روزگار
 روزگار مردم‌ها سوخته
 چهره‌ی نامردم افروخته
 کینه‌ها در سینه‌ها انباشته
 پرچم رنگ و ریا افراشته
 دشت سبز اما ز خار و کاکتوس
 وز تبر شد هیسه عود و آبنوس
 آب دریا تن به موج کف سپرد
 موج دریا او ج را از یاد برد
 جان به لب شد از ریاکاری شرف
 خوب بودن مرد و بودن شد هدف
 آب هم آینه را گم کرده است

سنگ در دل‌ها تراکم کرده است
 تیرگی انبوه شد پشت سحر
 صبح در آفاق شب شد در پیه در
 نغمه‌های عشق هم خاموش شد
 این قلندر باز شولاپوش شد
 ارغوان روی او کم‌رنگ شد
 پرنیانش هم‌نشین سنگ شد
 خاک را از خار و خس انباشتند
 یاس را در کرت شبدر کاشتند
 نامرادی را دوا در کار نیست
 مهر دارو در دل بازار نیست
 گر دل مجروح گردد از جفا
 نیست گل‌خندی که تا یابد شفا
 نسخه‌ای نو در فریب آورده‌اند
 بوسه، دارویی که پنهان کرده‌اند
 در دل این روزگار پرفسوس
 عاشقان را کو پناهی غیر توست
 ای شفابخش دل بیمار ما!
 چاره‌ای کن از نگه در کار ما
 ذیل صیادان که در هر پشته‌اند
 آهوان دشت‌ها را کشته‌اند
 تا نهد دل در رهت پا در رکاب
 اشک پیش افتاد و دل را زد به آب

شید علی موسوی گرامرودی

سوال همیشه

گلدسته ات
 کهکشانی است
 که سپاه شهر را تکذیب می‌کند
 پیرامون تو همه چیز بوی ملکوت می‌دهد:
 کاش‌های ایوانت
 و این سؤال همیشه
 که چگونه می‌توان آسمانها را
 در مربعی کوچک خلاصه کرد.
 و پنجره فولاد

التماسهای گره خورده
و بغضهایی که پیش پای تو باز می شوند...

آرش شفاعی

نگاه آهو

آهو از کجا فهمید
باید از تو یاری خواست؟
از پناه تو باید
سایه ای بهاری خواست؟
آهو از کجا فهمید
با تو می شود آرام؟
با نگاه تو آهو
پیش پای تو شد رام
تو به مهریان بودن
شهره در زمین بودی
مهریان فراوان بود
مهریان ترین بودی
می دهی نجات از مرگ
آهوی فراری را
می کنی جدا از او
ترس و بیقراری را

فاسم رفیعا

دامن اشک

می رسم خسته، می رسم غمگین
گرد غربت نشسته بر دوشم
آشنایی ندیده چشمانم
آشنایی ندوانده در گوشم
می رسم چون کویری از آتش
چون شب تیره ای که نزدیک است
تشنه آفتاب و بارانم
چشم کم آب و سینه تاریک است
می رسم تا کنار مرقد تو
دامن اشک و آه آوردم
مثل آهوی خسته از صیاد
به ضریحیت پناه آوردم

مثل پروانه در طواف حرم
هستی ام را به باد خواهم داد
تا نگاهم کنی، تو را شوگند
به عزیزت خواهم داد

مصطفی محدث خراسانی

کعب عشق

ای دست خدا بر سر ایران
بنما نظری به ما اسیران
ما جمله اسیر عشقت هستیم
زین عشق ببین که می پرستیم
روشن ز تو هر منزل ایران
آباد نما این دل ویران
ما زنده ز تو کعبه عشقیم
بهر تو چو پروانه عشقیم
باید که جدا ز هر خطا شم
از عطر تو بر خودم بپاشم
الحق به دلم صفا تو دادی
نوری به دل سیاه دادی
نازم به تو ای امید یاران
کردی شب ما ستاره یاران
مشتاق لقای تو رضایم
صحن و حرمت چو کربلایم
تو حج من و منایم هستی
هم مروه و هم صفایم هستی
جانم شود از بهر تو قریان
ذکر تو چو آیه های قرآن
ای داده به ما تو درس تو دید
خورشید تویی نه قرص خورشید
نوری که ز گنبد تو تابید
روشن بنموده روی خورشید

؟

طب

کن طالب ای آنکه حق راضی ز تو
در دلم بنگر بود رازی ز تو

بیا بنما ضمانت رو سیاهت
به درگاه خدایت ای رضا جان
اگر فرزندی تو رنجانده ام من
ولیکن عاشقم بر او رضا جان

؟

یک صفت از اوصافش

ذره چون وصف کند مهر جهان آفرزش
چه سراید که رضا یابد از آن ابرویش
ملک را با ملکوت گو که تناسب چه بود
مگر او خود دهم تاری از آن گیسویش
هشتمین نور درخشان امامت که هموست
دهمین اختر معصوم و جهان رو سویش
نتوان شرح دهم یک صفت از اوصافش
تا مگریگذردم رایده ای از بویش
زانکه تاریکی و جودم نبرد ره سوی او
نوری ام ده که نشانی دهم بر کویش
تا که فرزندی عزیزش قائم آل رسول
او که جانها به فدای نفس دلجویش
کند الهام و دهد نورو بتابد بر دل
قطره ای می دهم از قدح نیکویش

؟

امام رضا علیه السلام

تو خورشیدی به ایران ای رضا جان
که می تابی به دنیا از خراسان
به ظالمتها نهادی روشنائی
غریبان را بدادی آشنائی
بهشتم آستانت ای رضا جان
بهشتم غیر آن را از دل و جان
رضا دادی به غربت ای رضا جان
از آن غربت شد این عزت نمایان
چلا دادی دلم را از سیاهی
چو کردی سوی من یکدم نگاه
به درگاهت بده من را پناهی
گدا هستم گدا هستم تو شاه

کن طالب بالی به پروازم بده
رو به پایانم تو آغازم بده
کن طالب مولا علی موسی الرضا
پور زهرا و علی مرتضی
کن طالب بنما زهام ازین خودی
این تویی ساکن به قلب ما شدی
کن طالب تا که بیایم سوی تو
تا بگیرم من کمی از بوی تو
کن طالب تا اینکه پا پوست شوم
نه که تا این حد فراموش شوم
کن طالب گر چه گنهکار و بدم
بر در لطف تو چون خوار آمدم
کن طالب جان جوادت ای رضا
تا بیفتم روی خاکت ای رضا
کن طالب تا غم از این دل پرکشد
تا مرا از او چه هم برتر کشد
کن طالب بین عاشق زارت منم
عاشقت نه بلکه بیمار منم
کن طالب رسوای بازار آمدم
در شفا خانه تا چو بیمار آمدم
کن طالب دستت بده بر سینه ام
بنگر این سوز دل دیرینه ام

؟

رضا جان

سلام ای ضامن آهو رضا جان
شفاعت کن حقیرت را رضا جان
فدای آن کبوترهای عاشق
به طوفان حریمت ای رضا جان
دل من هم شده همچون کبوتر
به یاد گنبد زردت رضا جان
طپش دارد ولی غمگین و خسته
ز بسکه رو سیاه است ای رضا جان
تو دستم گیر و از ظلمت رها کن
رها از معصیتها کن رضا جان

ضریح پاک

تو نوری آسمانها و زمین را
شفا هستی تو دل‌های غمین را
توئی فرزند زهرا پور مولا
منم مست و لا از این تولا
تو جانی و امام هشتیمنی
تو فخر شیعه در این سرزمینی
ببار ای ابر رحمت من کویرم
منم خواهم که بن حاصل بمیرم
ز عالم شیعیان سوی تو آیند
زیارت مرقدت را من نمایند
به شوق آن ضریح پاک و اطهر
بر آن گنبد بر آن خاک مطهر
نهاده سر به سجده شکر گویند
به عالم آن گل نرجس بچویند
خدا پر بنده ات بنما عنایت
به حق چارده نور هدایت

؟

کاش خورشید غریب

چشمه‌های خروشان تو را می‌شناسند
صوچ‌های پریشان تو را می‌شناسند
پریش تشنگی را تو آبی ، جوایی
ریگ‌های بیابان تو را می‌شناسند
نام تو رخصت رویش است و طراوت
زین سبب برگ و باران تو را می‌شناسند
از نشابور بر سو جن از (لا) گذشتی
ای که امواج توفان تو را می‌شناسند
اینکه ای خوبا فصل غریب‌س سر آمد
چون تمام غریبان تو را می‌شناسند
کاش من هم عبور تو را دیده بودم
کو چه های خراسان تو را می‌شناسند

عشق تو

کاش یک شب باز مهمان دو چشمت می‌شدم
ریزه خوار مشرق خوان دو چشمت می‌شدم

کاش یک شب من گذشتم از فراز چشم تو
گرم گلگشت خراسان دو چشمت می‌شدم
کاش یک شب من سرودم گنبد زرد تو را
فارغ از دنیا، غزلخوان دو چشمت می‌شدم
کاش یک شب من نشستم بر ضریح چشم تو
باز هم پایند پیمان دو چشمت می‌شدم
صحن و ایوان تو را ای کاش جارو می‌شدم
چون کوترها نگیبان دو چشمت می‌شدم
ضامن آهوست چشمان دو شهد روشنت
کاش آهوی بیابان دو چشمت می‌شدم
کاش یک شب معرفت می‌چیدم از چشمان تو
غرق در دریای عرفان دو چشمت می‌شدم
کاش یک شب من شدم خیس نگاه سبز تو
شاهد اعجاز باران دو چشمت می‌شدم
کاش یک شب نور می‌نوشیدم از چشمان تو
من درخشیدم، چراغان دو چشمت می‌شدم
سخت شیرین است طعم روشن چشمان تو
کاش یک شب باز مهمان دو چشمت می‌شدم

رضا اسماعیلی

صریح عشق

مر به درگهت امشب به عشق خواندی و خوانی
که هر که سوی تو آید شفیع او دو جهان
به یمن مرحمتت آمدم ز سر به سرایت
تو خواستی به عنایت نوازی ام که چو جانی
کرامت از یم عشقت گرفته ام همه عمرم
هر آن که خواست بر او هم کریم دور و زمان
حدیث عشق تو را با زبان جان بسرایم
چرا که خامه عاشق شکسته است و تو دانی
ز رحمتت چه بگویم، ز حکمتت چه سراپم؟
تو کان فیض و حکمت، مقام بخش جنانی
هر آن که بر سر کویت سری زند به تمنا
به عشق گشته منور که شاه نورسانی
به شوق نوش ز کوثر، سرود آیزدی از جان
که مالک تو بر این یم، چرا که وارث آنی

رفتت بر شانه گل‌دسته نشست
 اشک در چشمه چشم جوشید
 بغضم آینه شد اما نشکست
 پدر آماده شد از من پرسید:
 دوست داری که تو را هم ببرم؟
 گفتم: آری، ولی آن جا چه کنم
 مادرم گفت: زیارت پشرم.
 گرچه زود آمده بودیم ولی
 در حرم جای دل من کم بود
 هر کس با او چیزی می گفت
 گویا با همه کس محرم بود
 هر کجا رفتیم آن جا پر بود
 پرزنجوای دل و دست دعا
 یک طرفه قصه پر غصه درد
 یک طرفه ذکر (غریب الغریب)
 در رواق حرم پسر نورش
 کاش دست دل من رو می شد
 می شدم من، آن آهوی غریب
 باز او (ضامن آهو) می شد

بوسه رضا

ماه در حوض بزرگ کاش است
 آب، آینه مهتاب شده
 ماه همان قشنگ، حوض است
 حوض بیچاره دلش آب شده
 چشم من منتظر خورشید است
 پیک خورشید، سپیده پیداست
 از حرم بانگ اذان می آید
 آه! این منظره خیل زیباست!
 کفتری از سر گنبد برداشت
 بقو کرد و به پرواز آمد
 هم‌رهش مرغ نگاه من هم
 رفت و یک بار دگر باز آمد
 مرغ بی تاب نگاهم اکنون

غرق رضا

غرق نور است و طلا
 گنبد زرد رضا
 بوی گل، بوی گلاب
 می رسد از همه جا
 مثل یک خورشید است
 می درخشد از دور
 شده از این خورشید
 شهر مشهد پر نور
 چشمها خیره به او
 قلبها غرق دعاست
 بر لب پیر و جوان
 یا رضا رضا رضا
 ای خدا کاش که من
 یکا کبوتر بودم
 روی این گنبد زرد
 شاد می آسودم
 می زدم بال و پری
 دور تا دور حرم
 از دلم ره می زد
 ماتم و غصه و غم

مهرم هفتک

خسته از راه کنار مادر
 تنوی ما اشکین پدر خوابیدم
 پلک‌هایم که به هم افتادند
 خواب یک صد تن کبوتر دیدم
 صبح، وقتی که دو چشم وا شد
 شادمان مثل گل خندیدم
 آخر از پنجره پشت اتاق
 گنبد زرد (رضا) را دیدم
 دل من مثل کبوتر پر زد

ز عشق تو که روشنای دیده ای
به شام غریبت سیاه عالمی
طالبوع فجر هشتمین سپیده ای

نسترن قدرتی

زائر همیشه

این جتا ز شمع وسوسه بیگانه می شوم
گرد ضریح پاک تو پروانه می شوم
این جا به جام پوسه شراب ضریح را
تا انتهای ذائقه پیمان می شوم
دیوانه را بگو طالب عقل تا به چند؟
من می رسم کنار تو دیوانه می شوم
ای کاش تا کبوتر صحن توام کنند
چون زائر همیشه این خانه می شوم
گو جان فدای نام تو سازم رضا! که من
من سازم این حقیقت و افسانه می شوم

علیرضا سپاهی

طواف گنبد

هر شب در خیال خویش
ضریحت را
با آب دیدگانم غبارروبی می کنم
و با نسیم
کبوتران ضریحت را
در دیدگانم
مجسم می کنم
و برگنبد طلایی ضریح تو
طواف می گذارم
چشم هایم شیدا
برای یک لحظه
یک ثانیه
حضور صمیمی ات را
در ضریح ترسیم می کند
و من
به قرار مثل یک قطره حباب
رنگین ترین رؤیا و مجنون ترین مجنون

بر سر گنبد پاگ آقاست
چشم هایم به دلم می گوید
راستی گنبد آقا زیباست!
از حرم، از در و دیوار، این جا
بوی جانبخش دعا می آید
مثل بوی خوش گلهای دریاغ
همه جا بوی رضا می آید

غریب آفتاب

تو یادگار هفتمین سپیده ای
شکوه ماندنی ترین قصیده ای
اشارتی ز پیکران روشنی
که از دیار بی نشان رسیده ای
ستاره حریم سبز فاطمه
زین نهایت خدا دمیده ای
بهار سبز باغهای آرزو
امام قصه های ناشنیده ای
گل نجیب باغ آفرینش
که در دلم بهار آفریده ای
تو قلب عاشقان هر زمانه را
به لطف و بخشش خریدی ای
تو منتهای مهر و رحمت خدا
ز هر چه غیر اوست دل بریده ای
زمهریانی ات، ز دل ستانی ات
چه نقش ها به لوح دل کشیده ای
میان لاله های سرخ آشنا
غریب آشنا! تو برگزیده ای
ز ساغر کرامت محمدی
زال نور معرفت چشیده ای
ز باغهای بی زوال سرمدی
سپیدسپید گل حضور چیده ای
دلا ز شوق لحظه زیارتی
چه عاشقانه از قفس پریده ای!
بهار شد دوباره باغ باورم

با دلی آکنده از صداقت‌های تو
 با جامی تهن از عشق
 و چشمانی بر گل نشسته
 به سوی تو من آیم
 و پرندگان حرمت
 عرو جنت را معنا می کنند
 و عاشقانه دانه از لانه نور بر من چینند
 و تو را من ستایند
 ای بزرگ ترین واژه کلام!
 تو عروج آسمان کرده ای
 و تمامی زائران ضریحت را
 به سوگ عشق نشانده ای
 که همه سینه ها و همه جانها
 تو را من طالبند
 ای غریب الغریبا!
 محبوبه باقری آزاد

آرزوهای من

کاش من یکم بچه آهـو من شدم
 من دویدم روز و شب در دشت ها
 توی کوه و دشت و صحرا، روز و شب
 من دویدم، تا که من دیدم تو را
 کاش روزی من نشستن پیش من
 من کشیدی دست خود را بر سرم
 شاد من کردی مرا با خنده ات
 دوست بودی با من و با خواهرم
 چون که روزی مادرم من گفت: تو
 دوست با یکم بچه آهـو بوده ای
 خوش به حال بچه آهـوین که تو
 توی صحرا ضامن او بوده ای
 پس بیایا من بچه آهـو من شوم
 بچه آهـوین که تنها مانده است
 بچه آهـوین که تنها و غریب
 در میان دشت و صحرا مانده است

من گردهم
 و از خطوط سبز تخیل
 بر وادی عشق تو گام من نهم
 و در سفر به نزد تو
 یا غریب الغریبا!
 دکایت های خسته جانم را بازگو من کنم
 و کبوتر ذهنم را
 از حرم تنگنای خویش
 بر وادی عشق تو رهسپار من گردانم
 * * *

عشق بر نهایت

دل به زیارت تو او ج من گیرد
 ای رضا!
 من آیم به سوی تو
 تو ای عشق بی نهایت!
 و تو
 عاشقانه عقده های دلم را مرخص من شوی
 و های های اشکهایم
 به زیارت تو
 از دیدگانم جاری من شود
 ای ملکه دل‌های خسته!
 تو جام مرا پر از شراب معنویت من سازی
 و من
 عاشقانه نامت را فریاد من زخم:
 ای امام هشتمین!
 ای ضامن آهوان رمیده!
 تو معیار سنجش صداقت هستی
 تو آسمان زلال دلها هستی
 * * *
 عشق
 پنجره فولادت را معنا من کند
 و دل به زیارت تو او ج من گیرد
 ای ضریح سراسر نور!

که از لانه نور دانه من چیدند
 من در حیرت عکس
 شگرفا گریستم
 یک لحظه بن قرار فریاد برآوردم:
 الهی!

چه مکانی است بزرگ، وسیع
 به وسعت بیکرانه ها
 که عقل را حیران من کند
 و بن قرار به جست و جوی
 آهوان عاشق بودم
 یک لحظه
 باران سکوت را شکست
 و من،
 عاشقانه

به وسعت ابرها
 گریستم
 و اشک،
 چون الماس گرانبها
 بر قاب عکس ضریح
 فرو ریخت
 و من

به نورانیت ضریح
 به حجم بیکرانه ها
 نگریستم
 و زیر لب دعای نور را
 زمزمه کردم
 و به بزرگی عشق پناه بردم
 رخساره ام گلگون گشت
 و من

همدم رازهای پنهانی ام را
 در سکوت تنهایی ام
 پیدا کردم
 و قصه غصه هایم را
 بر سینه خوان نعمتش

روز و شب در انتظارم، پس بیا
 دوست شو با من، مرا هم ناز کن
 بنند غم را از دو پای کوی چاکم
 با دو دست مهریانت باز کن

افسانه شعبان نژاد

رویا آسمان

شب تنها
 میان این همه رؤیا
 تو را دیدم...
 تو را با قامتی زیبا
 میان دشتی از گلها
 کنارت بحر آبی رنگ

و دستانت پر از گلیوته های نور
 پر از گلبرگ یاس و سوسن و مریم

و من سر تا به پا حیرت
 دلم سنگین از این غمها

از این دنیا
 که ناگه

آهوی رعنا
 در آغوش تو شد آرام
 صدایی از دل دریا

چنین من خواند:

به قریان پناه گرمی ای مولا!

تمام صورتم را اشکها پر کرده بود، آری

چنین رؤیا مرا واداشت

که بنویسم:

به قریان پناه گرم تو آقا!

ملیده طاهری عمران

دعای نور

من در ویرانه های شهر
 قاب عکس را پیدا کردم
 که پر از شفافیت نور من درخشید
 و گنبد طلایی آن
 آشیانه کبوتران سپید بود

زمین با اهل عالم مهریونه
 امام هشتتمین جوئم فدایت
 گشوده بال و پردل در هوایت
 حرم زیباترین جای جهان
 برای هر کبوتر آشیانه
 پناه بی پناهان اون امامه
 که مهرش بی حد و لطفش تمامه
 شب آن جا مامن راز و نیاز
 دل پاکان ز عالم بی نیاز
 گل و سرو و سمن می روید آن جا
 زمان، تن در سحر می شوید آن جا
 امام اون جا بهار چار فصله
 که دستونش به دست عشق وصله

سیمین دخت و دیدی

فیروزه ناب

... و چشمانت
 فیروزه ناب
 چشمه های سبز
 چونان کبوتران سبزینه پوش گنبد طالا
 که پرواز می کنند،
 و چشم و نگاه تو را
 به پنجره فولاد
 گره می زنند
 ... و دستانت
 در نشیب و فراز نیاز
 نذر می کنند
 راز عطشناک چشمهایت
 می شکفند،
 تو باران می شوی
 آینه های حرم
 تو را تکرار می کنند
 و تو
 به پای بوس عشق می روی
 آن جا که

فرو ریختم
 و سبکبال
 بر بلندای ضریح او
 عاشفانه
 او ج گرفتم
 تا شاید
 کوله بار گناهم را در خاک خاک
 فرو نهم
 تا شاید امام
 دلم را پراز استجابت دعاهایم گرداند
 یا معین الضعفا!
 یا ضامن آهوان!

مرا دریاب
 به خاطر چشمهای بارانی ام
 و قلب شکست خورده ام در توفان
 مرا دریاب
 بر بلندای او ج قاب عکس ضریحت
 مرا سیر ده
 تا پراز استجابت دعاهایم شوم

محبوبه باقری آزاد

بورعطر عشق

تو مثل ماه تابون می درخش
 ز استان خراسون می درخش
 تو خورشیدی و نورت آفتابه
 دل دشمن ز نورت در عذابه
 تو مولایی، امامی، جان فدایت
 گشوده بال و پر، دل در هوایت
 خراسون بوی عطر عشق داره
 امام هشتتم اونجا شهریاره
 در جنت در آن جا باز پاشه
 خدا آن جا غزل پرداز پاشه
 هنران جا، ادب آن جا، گل آن جا
 شراب و عشق و شمع و بلبل آن جا
 خدا جاری ز چشم آسمونه

نیلوفران قد کشیده اند
و برگ هاشان دست مناجات است
تو سیلی از تمنا می شوی
تو زیبا
تو عذرا
می شوی
و ادراک ایمان را حس می کنی
اینک از آن همه سجاده و نیاز
به بار نشسته ای

گل و ریحان در و جودت
جوانه دارند
و ترنم آرزوهایت
فشنگ ترین آوازه است
عزت خیابان

ضیاء کافتاب ضریح

سینه به سینه
به لحظه های گرد گرفته شهرمان
که اشتیاق صیدشان را
در خود می پرورانیم
ما با وسیع ترین لحظه های سبز خویش
در پشت ابتدایی که نیستیم
در حضور آفتاب گنبد شما
به شان کوه
قطاره قطاره
جویبار می شویم
ما
قد سوخته ترین
هیچ یک باغچه هستیم
و دست تبرک از ما
به دیدار سبز شما مصلوب می ماند
مولای ما!

دنیاگر آفتاب ضریح شمایم
و به تبرک دیوار باغتان، بوسه می زنیم
آخر، ما

پلک باغچه مان را
به باغ آفتاب نگشودیم
غریب ما!
اما
شما، غریب نیستید
غریب مایم
که روشنائی پنجره هامان را
روشنائی می طلبیم
* * *

ماندگار ترسیع یار

چنان آبشار فضایل تو رفیع است
که هر چه سر به فراز آرم
دیدگانم در نظاره ارتفاع تو
باز می ماند!

تو برترینی، بلندترینی
تو ماندگارترین یاد روزگاران
تو سایه سار نخل محبت
تو چشمه زار تمام خوبی
تو را چه واژه ای در خور است و پایسته؟
کلام در ستایش تو عقیم است
و نیز کتابی که بخواهد از تو بگوید، سترون!
تو سبزی، تو سروی
صنوبری، شمشادی
تو اصل و پایه نوری
تو آن خورشیدی
که آسمان از تو نور به وام می گیرد
و زمین را تو خلعت فروغ می بخش
ای آفتاب!
این راز را چه کسی می داند؟

ج. فلم آرا

آهوار از بند رسته

بی تو اسیرم، اسیرم، گریان و در هم شکسته
در کوچه زرد پاییز رنگ برگ بی روح و خسته
بی تو چه سخت است پرواز، پرواز تا عمق باران!

به شوق نبوش ز کوش، سرود ایزدی از جان
که مالک تو بر این یم، چرا که وارث آن

سید مهدی ایزدی دهکردی

بارش مهر

خسته، افتاده ز پا، آمده زانو من زد
مشکلی داشت، به آقای خودش رو من زد
من چکید از سر و رویش عرق شرم به خاک،
مشیت ها و آنچه به گیسو من زد
دامن داشت، پر از خاطره تیره و تلخ
دست در دامن آن ضامن آهو من زد
همینو با در و دیوار در آن عصمت محض
ناله یا علی و ضجه یاهو من زد
نم نمک بارش از مهر به جانش من ریخت
کفتری بر سر ذوق آمده قوقو من زد
پاک من شد دلش از غصه ناپاک ها
خادم داشت، در این فاصله چارو من زد
فرصتی بود و درنگ و بجا مانده هنوز
شعله ای شعر که در آینه سوسو من زد

علیرضا کاش پور محمدی

موشردی

کمن بذر گل گندم بکاریم
برای کفتران سبز مشهد
بنوشیم آب صافا مهریانی
شبیبه هشتمین شعر (محمد)
اگر چه گنبدش دور است از ما
ولن راه نگاهش باز است
دوای زخم بال کفترانش
دو رکعت عشق و یک قطره نماز است
خدای آرزوهایم کمک کن
حرم را تووی خواب خوش ببینم
ضریح آشنایش را ببوسم
گل صحن نگاهش را بچینم
کمک کن کفتری بر شانه هایم
بسازد لانه ای از مهریانی

انگاز زخم است، زخم که خونش نبسته
من غربت یکا تغزل بر شاخه های نسیم
امید یکا صبح آبی، از لحظه هایم گسسته
عاشق ترین شعر خود را دادم به چشمان آهو
یاد نگاه قشنگت: آهوی از بند رسته
هر چند باران نیامد، از آسمان صدایت
گفتم برایت بگویم: ای عشق! قلبم شکسته!

مریم رو حبش

بهترین انتخاب

هر سحر آفتاب من مولا است
همه شب ها شهاب من مولا است
به خراسان که جز کویری نیست
علت انتخاب من مولا است
سینه ام دست رد ز عالم خورد
آن که داده جواب من مولا است
از هر آن چه به عمر دل بستم
بهترین انتخاب من مولا است
ورشکستم به دور از این درگاه
چون تمام حساب من مولا است

مصطفی محمدی خراسانی

مدیت عشق تو

مر به درگهت امشب به عشق خواندی و خوانی
که هر که سوی تو آید شفیع او دو جهانی
به یمن مرحمیت آمدم ز سر به سرایت
تو خواستی به عنایت نوازی ام که چو جان
کرامت از یم عشقت گرفته ام همه عمرم
هر آن که خواست بر او هم کریم دور و زمانی
حدیث عشق تو را با زبان جان بسرایم
چرا که خامه عاشق شکسته است و تو دانی
ز رحمتت چه بگویم، ز حکمتت چه سراپیم؟
تو کان فیض و حکمت، مقام بخش جانی
هر آن که بر سر کویت سری زند به تمنا
به عشق گشته منور که شاه نورسانی

مهری باغ مشهور

چون طالا
گشته رخشان ز دور
مثل رود
پرز خنده های نور
گنبد رضا
چون نگین
بر فراز آسمان
مثل گل
توی باغ این جهان
خوب و بهترین
گشته ام
راهوار خاک او
تا رسم
بر ضریح پاک او
بوسه ای ز من
من تپد
قلب من به سینه ام
چون رسم
دل ز غصه ها و غم
پاک من شود
ای رضا!
ای رضایت خدا!
لطف تو از عنایت خدا
خوب و آشنا
ای امام!
ای امام هشتمین!
پیشوا!
ای تو مهربانترین
بر تو صد سلام
گنبدت
چلچراغ مشهد است
زایرت من برد به روی دست
خاک مرقدت

کمک کن تا دعایم سبز باشد
بسازم یکا ضریح آسمانی
کمک کن مثل مشهد، شهر رؤیا
دل من پر از دحام از نور باشد
پراز پرواز کفترهای کوچک
سرم سبز و دل من پر شور باشد
کمک کن ضامن آهوی قلبم
به رنگ یکا دعا در من بجوشد
خدای آرزوهایم کمک کن
که یکا کفتر دعایم را بنوشد

نسرین راشد

وقت زیارت

رقص قشنگ نور
امشب چه دیدن است
آواز شاد باد
امشب شنیدن است
عید است و عطر گل
پیچیده در هوا
بوی خوش گلاب
پر کرده سینه را
گلابوته های شمع
رو بیده هر کجا
من ریزد اشک شوق
یک غنچه بن صدا
گلدسته ها همه
غرق ستاره هاست
هر گوشه حرم
فریاد (یا رضا) ست
وقت زیارت است
پر من کشد دل من
همراه کفتران
من من روم حرم

مهری ماهوتی

شکوه فاطمه نیا

ضریح زورخیز

صدحن حرم از نسیم پر بود
از پرپر (یا کریم) پر بود
خورشید دوباره بوسه من زد
بر چهره مهریان گنبد
گنبد پر از آفتاب من شد
آهسته غم من آب من شد
رفتم طرف ضریح او باز
تا پرشوم از هوای پرواز
اطراف ضریح گریه ها بود
دل‌های شکسته و دعا بود
از چشم همه گلاب من ریخت
پازان رضا رضا رضا بود
دل‌های همه ز بارش اشک
مانند کبوتری رها بود
عطر گل یاس در دل من
عطر صابون در فضا بود
لب‌ها همه حرف و درد دل داشت
با او که غریب آشنا بود
با یک بغل آرزو و امید
رفتم طرف ضریح خورشید
رفتم طرف ضریح روشن
در نور و فرشته گم شدم من

سید سعید هاشمی

کبر کرام

تو برای عطش من، بارش بارانستی
به تن مرده من، روح و دل و جانستی
آه، ای آبی آرام! دلم سوخته است
زخم دل را تو فقط چاره و درمانستی
من غریب آمده ام، مثل شما، ای مولا!
تو انیس دل غمگین غریبانستی
باز آهوی دلم زار و اسیر غمهاست
ضامنم باش که تو حامی انسانستی

تو به گرداب غم و دلهره و ترس و عذاب
منجی و مامن دل‌های پریشانستی
ساکنان حرمت غرق سعادت هستند
برکت و روشن‌ان اهل خراسانستی
دل اسیر غم و دارم ز تو امید نجات
ای که تو ضامن آهوی بیابانستی

فاطمه ناظری

یا ضامن آهو

! در بند هوایم، یا ضامن آهو
! در فتنه رهایم، یا ضامن آهو
! بی تاب و شکیبیم، تنها و غریبیم
! بی سقف و سراپیم، یا ضامن آهو
! عریان پاییز، خاموش پرهیز
! بی برگ و نوایم، یا ضامن آهو
! سرگشته‌تر از عمر، برگشته‌تر از بخت
! جویای وفاپیم، یا ضامن آهو
! آلوده‌ی بدنام، فرسوده‌ی ایام
! با خود به جفایم، یا ضامن آهو
! آلوده مباد، فرسوده مباد
! این گونه که ماپیم، یا ضامن آهو
! پوچیم و کم از هیچ، هیچیم و کم از پوچ
! جز نام نشاپیم، یا ضامن آهو
! ننگین نامیم، سنگین ننگیم
! در رنج و عنایم، یا ضامن آهو
! بی رد و نشانیم، از دیده نهانیم
! امواج صدایم، یا ضامن آهو
! صید شب و روزیم، پابند هنوزیم
! در چنگ فناپیم، یا ضامن آهو
! چندی است به تشویش، با چیست خویش
! در چون و چراپیم، یا ضامن آهو
! با دامن اندوه، خاموش‌تر از کوه
! فریاد رسایم، یا ضامن آهو
! مجبور مخیر، ابداع مکرر
! تقدیر قضایم، یا ضامن آهو

افتاده به عصیان، تن داده به کفران
 !آلوده ردایم، یا ضامن آهو
 حیران شده‌ی رنج، طوفان زده‌ی درد
 !دریای بکایم، یا ضامن آهو
 تو گنج نهانی، ما رنج عنایم
 !بنگر به کجایم، یا ضامن آهو
 با رنج پیایی، در معرکه‌ی ری
 !بن قدر و بهایم، یا ضامن آهو
 نه طالع مسعود، نه بانگ خوش عود
 !زندانی نایم، یا ضامن آهو
 در غربت، یمگان، در محبس شروان
 !زنجیر به پایم، یا ضامن آهو
 رانده ز نیستان، مانده ز میستان
 !تا از تو جدایم، یا ضامن آهو
 سودای ضرر ما، کالای هدر ما
 !اوقات بهایم، یا ضامن آهو
 دل خسته و رسته، از هر چه گسسته
 !خواهان شمایم، یا ضامن آهو
 روزی بطلب تا، یک شب به تمنا
 !نزد تو بیایم، یا ضامن آهو
 در صحن و سرایت، ایوان طلایت
 !بال بگشایم، یا ضامن آهو
 با ما کرم تو، ما در حرم تو
 !ایمن ز بلایم، یا ضامن آهو
 چشم از تو نگیریم، جز تو نپذیریم
 !اصرار گدایم، یا ضامن آهو
 در حسرت کویت، با حیرت رویت
 !آینه‌لقایم، یا ضامن آهو
 مشتاق زیارت، تا جبهه‌ی طاعت
 !بر خاک تو ساییم، یا ضامن آهو
 گو هر چه نباید، گو هر چه نباید
 !در کوئی رضایم، یا ضامن آهو
 آیا بپذیری، ما را بپذیری؟
 !در خوف و رجایم، یا ضامن آهو

مهر است و اگر قهر، شهد است و اگر زهر
 !تسلیم شمایم، یا ضامن آهو
 فریادرس تو، عیسن نفس تو
 !محتاج شفایم، یا ضامن آهو
 هر چند گنه‌کار، هر قدر سیه‌کار
 !بن رنگ و ریایم، یا ضامن آهو
 ما بنده‌ی درگاه، در پیش تو، اما
 !در عشق خدایم، یا ضامن آهو
 در رنج و تباهی، وقتی تو بخواهی
 !آزاد و رهایم، یا ضامن آهو
 ای چشمه‌ی خورشید، مهر تو درخشید
 !در عین بقایم، یا ضامن آهو
 ما همسفر شوق، فریادگر شوق
 !آوای درایم، یا ضامن آهو
 همذاتی شبگیر، همسایه تأثیر
 !پرواز دعایم، یا ضامن آهو
 همراز به خورشید، دمساز به ناهید
 !در شور و نوایم، یا ضامن آهو
 هم صحبت، صبدیم، هم سوی نسیمیم
 !همدوش صبایم، یا ضامن آهو
 ما خاک ره تو، در بارگه تو
 !گویای ثنائیم، یا ضامن آهو
 سوگند استیم، پیمان شکستیم
 !در عهد «بل» ییم، یا ضامن آهو
 یار ضعیف تو، خود ضامن ما تو
 !ما اهل خطایم، یا ضامن آهو
 هم مسکنت ما، هر مرحمت تو
 !مسکین غنایم، یا ضامن آهو
 از فقر سرودیم، یا فخر نمودیم
 !فخر فقرایم، یا ضامن آهو
 نه نقل فلاطون، نه عقل ارسطو
 !جویای هدایم، یا ضامن آهو
 هنگامه‌ی وهم آن، کجراهه‌ی فهم این
 !ما اهل ولایم، یا ضامن آهو

پیدا نیست،
 آو خ که بال کبوتران حرمت
 از چه تیرهای زهراگین خسته است،
 شکسته است،
 * * *
 ای عرش !
 ای خون هشتم
 نیروین دیگر در پرم نه
 که ما را هزار سال
 نه رهنوشه ای بر پشت بود
 ! و نه شمشیری در دست
 و مگر در سینه ،
 عشق می افروخت
 می شوخت ،
 که چراغ تو ،
 روشن ماند
 * * *
 رشته ای از زیلوی حرمت
 زنجیر گردن عاشقان
 و سلسله و حدت است،
 و خطی که روستاها را به هم می پیوندد
 * * *
 گل خمره های ضریحت
 دل‌های بیرون تپیده ما
 تبلور فلزی ایمان است
 چنان گسترده ای
 ! که جز از حلقه ضریحت نمی توان دید
 تو را باید تقسیم کرد
 آن گاه به تماشا نشست
 خاک، تو ، گستره همه کائنات
 و پولاد ضریحت
 قفس است
 که ما
 یارای خود را

از گوهر پاکیم، از کوثر صافیم
 !فرزند نیایم، یا ضامن آهو
 چاووش شب رزم، سرجوش تب رزم
 !شوق شهدایم ، یا ضامن آهو
 ایمان به تو داریم، یونان بگذاریم
 !تشریک زدایم، یا ضامن آهو
 منشور نشاپور، سرباسله‌ی نور
 !با حکمت و رایم، یا ضامن آهو
 تو راه مجسم، گر راه به عالم
 !جز تو بنمایم، یا ضامن آهو
 تا صور قیامت، با شور ندامت
 !شایان جزایم، یا ضامن آهو
 همراهی استاد آگاهان داد
 !کز تو بسرایم، یا ضامن آهو
 این بخت سهیل است، کش سوی تو میل است
 !در نور و ضیایم، یا ضامن آهو
 زین نظام بدایع، وین اختر طالع
 !اقبال همایم، یا ضامن آهو

سهیل محدودی

سیره هشتیخ

درود بر تو
 ای هشتمین سپیده
 -اگر از سایه ساران درود می پذیری -
 باران نیز به ازای تو پاک نیست
 و بر ما درود
 اگر فاصله خویشتن تا تو را ، -
 -تنها بتوانیم دید
 ای آفتاب،
 !ما آن سوی ذره مانده ایم
 * * *
 من آن پرنده مهاجرم
 که هزار سال پریده است
 اما هنوز،
 سواد گنبدت

در آن به دام انداخته ایم
 تو سرپوش من پذیر
 طلای گنبدت
 روی زردی ماست
 از ناتوانی ادراکمان از تو
 که بر چهره من داریم
 * * *

تو مرکز و فوری
 کشتهای ما از تو سبز
 پستانهای ما از تو پر شیر است
 تو مدار نعمتی
 سیستانها مان
 سرخ چهره را
 از زردی قبه تو وام دارند
 و گنبد تو
 تنها و آخرین آشتی ما
 با زر است
 هر چند اگر
 فریب زراندوزان تاریخ باشد
 * * *

شتر از مسلخ
 به فولاد تو من گریزد
 آهن تو
 پیوند جماد و نبات و حیوان
 بخشش تو ،
 اعطای خدای سبحان است
 وقتی تو من بخش
 دست مریخ نیز
 به سوی سقاخانه ات
 دراز است
 ناهید و کیوان و پروین ،
 دیروز ، صفا در صفا
 در کنار من و آن مرد روستا ،
 در مضاف خانه تو

کاسه در دست
 به نوبت آتش
 ایستاده بودیم
 * * *

! کاش (ایستاده) بودیم
 تو ایستاده زیستی
 هر چند
 با میوه درختی گوژ و نشسته
 مسمومت کردند
 اما ،
 شهادت
 تو را ایستاده ، درود گفت
 و اینک جایی که تو خوابیده ای
 همه کائنات به احترام ایستاده است
 * * *

من با اشک من نویسم
 شعر من
 عشق است
 که چون مورچه
 بر کاغذ راه افتاده است
 ! ای بلند
 سلیمان وار
 پیش روی رفتار من
 ! درنگ کن
 سپاه مهرت را بگو
 نیم نگاه به جای مورچگان بیفکنند
 * * *

! تو امامی
 هستن با تو قیام من کند
 درختان به تو اقتدا من کنند
 کائنات به نماز تو ایستاده
 و مهربانی
 تکبیرگوی توست
 عشق

TERME2008.WORDPRESS.COM

TERME.BLOGFA.COM

LYMOO.WORDPRESS.COM

EBRAHIM_HADMEHR@YAHOO.COM

پاییز ۱۳۸۷

با عضو شدن در گروه

فرهنگی لیمو  از انتشار

اینترنتی کتاب ، ویژه نامه ها

و جزوات آموزشی با خبر

شوید.

<http://groups.google.com/group/lymoo>

به نماز تو
قامت پسته است
و در این نماز
هر کس مأوم تو نیست
! مأومن است
درست نیست
شکسته است.
تاریخ چون به تو می رسد
طواف می کند

! یا کلمه الله
عرفان در ایستگاه حرمت
پیاوه می شود
و کلمه
چون به تو می رسد
به دریای درگاهت
! به پاسداری می ایستد
شعر من نیز
که هزار سال راه پیموده
هنوز ،
بیرون پارگاه تو
مانده است.
علی موسوی گرمارودی